



زنده باد حاکمیت مردم

مرگ بر دیکتاتور

دوشنبه ۵ مردادماه ۱۳۸۸

در آستانه روز چهارم از آغاز ترور رسمی جامعه: مردم برای همراهی با خانواده های جانبازگان آماده می شوند

مادر ندا:

پنج شنبه ساعت ۵ عصر بر مزار ندا خواهیم بود

محل دفن ندا در قطعه ۲۵۷ بهشت زهرا است که این روزها مردم آن را بهشت ندا می خوانند.



خیابان ولی عصر شنبه و یکشنبه شاهد حضور مردم معترض بود

روز شنبه ۳ مرداد که روز همبستگی جهانی با مبارزات مردم ایران اعلام شده بود جمعی از جوانان و مردم معترض در میدان ونک قصد تجمع را داشتند که با برخورد شدید نیروهای امنیتی حکومت روبرو شدند. برای ساعاتی درگیری های پراکنده در کوچه ها و خیابان های اطراف جریان داشت.

روز یکشنبه نیز با اعلام مراسم یادبود یکی از جانبازگان روزهای اخیر که به دلیل آنکه پدرش از مهره های درشت حاکمیت ترور است از اجازه ی ویژه ی برگزاری مراسم در مسجد بلال صدا و سیما برخوردار شده بود، مردم دسته دسته به سمت محل برگزاری مراسم یادبود رفتند اما این مراسم نیز لغو شد و حمله گاردهای کودتا به مردم دوباره آغاز شد. درگیری های پراکنده برای ساعاتی در خیابان

ولی عصر جریان داشت و از یک طرف مردم تلاش داشتند فریاد اعتراض خود را طنین افکن کنند و از طرف دیگر پلیس به شدت به جمعیت معترض حمله می کرد و خشونت اسلامی خود را به وفور بر کرده های مردم فرود می آورد.

درگیری های خیابانی متعدد نشان می دهند حکومت کودتا در کنترل خیابان های شهر ناتوان است و به احتمال قوی در پی موج آتی اعتراضات خیابانی در یادبود چهارم جانبازگان جنبش مردمی دوباره متزلزل خواهد شد.

گزارش تصویری از

همبستگی جهانی در بیش از ۱۰۰ شهر جهان با مبارزات مردم ایران علیه دیکتاتوری

صفحه ۳



ایران مرئی، ایران مخفی

امیر ک.

زندگی زیر سایه یک دیکتاتوری پدیده ایست غریب و مرموز. مردم چه می خواهند؟ آنها چگونه فکر می کنند؟ جامعه به چه سویی روان است؟ پاسخ به این سوالات در مورد مردمی که در یک دیکتاتوری زندگی می کنند بسیار دشوار است. جامعه ای که در آن رسانه ی آزادی منتشر نمی شود، برای چاپ یک کتاب کوچک و در دوهزار نسخه باید سالها به دنبال مجوز دودید، هیچ اتحادیه و سندیکای مستقلی وجود ندارد، هیچ حزب و سازمان سیاسی خارج از حاکمیت وجود ندارد، قتل و زندان و شکنجه در کمین هر فردی است که مرزهای رسمی را زیر پا بگذارد، در چنین جامعه ای چگونه می توان پی برد که در ذهن جمعی جامعه چه می گذرد؟ شما در مواجهه با دیکتاتوری با دو جهان روبروید. جهانی مرئی و رسمی و جهانی مخفی و زیرزمینی. در جهان مرئی همه چیز یخ زده و ماشینی و سربی رنگ است. عبور یکنواخت مردم از پیاده رو ها و گذر مکرر اتومبیل ها از اتوبان ها و خیابان ها، بی تفاوتی و بی احساسی مطلق در چهره های خواب زده ای که صبح ها از خانه بیرون می زنند و شب هنگام باز می گردند. تلویزیون ها سریال ها و اخبارهای همیشگی خود را نشان می دهند و سر شام خانوادگی حرف های مکرر، سانسور شده و سکوت های طولانی. نظاره ی جهان مرئی امید ی بر نمی انگیزد. مردم در چهره ی یکدیگر جز یأس نمی بینند. و بیشتر سر در گریبان خود فرو می برند. نظاره ی جهان مرئی برای دیکتاتورها و کوتوله هایشان اما شادی انگیز است. همه چیز رو به راه است. مردم مشغولند و آمارها صعودی است. جهان ابدیتی می نماید که مردم از تصور نکبت ابدی آن به خود می لرزند و حاکمان از تصور سرخوشی ابدی آن به وجد می آیند. اما ناگهان همه چیز در هم می پیچد. زمین زیرپا فرومی گسلد و جهان زیرزمین بیرون می زند. ناگهان چشمان نظاره گر، جهان جدیدی را می بینند که تو گوئی خارج از این سرزمین برپالیده و تکامل یافته. جهان رنگ های تند. جهان سروصدا و احساس های شدید. ظهور چهره هایی برافروخته از عشق و نفرت. جهانی که سالها مخفی و زیر زمین بوده است. شور و سرزندگی لحظه های ممنوعه که منقطع اما همواره در زیرزمین ها رشد کرده و شکل یافته. حس های خشم و محبت، خشمی که از تجربه های مگو جمع شده و محبتی که از تجربه های مپرس. آگاهی جدیدی سر بر می آورد که هیچ نسبتی با آگاهی های جهان مرئی ندارد. می بینی که در جهان مخفی و زیر زمینی شکل دیگری از آگاهی انباشت شده و تلنبار شده که فورانش در لحظه ی گسیختن دیکتاتوری اعجاب آور و مفهوم ناشدنی است. مردمی دیگرگونه با آن مردمی که در روی زمین و در پیاده روها و خیابان ها دیده می شدند. انقلاب اینگونه تکان دهنده و شوک آور است. مردم در چهره ی یکدیگر جز امید نمی بینند. از پیراهن ها و مانتوهای تنهایی شان بیرون می زنند و چون ازدهایی بیدار شده، از ارتفاع چشم های پر درخشش خود، به قامت

کوتاه دیکتاتور چشم می دوزند. حاکمان به بالای سر خود می نگرند، به قامت برافراشته ی قیام، و تاج و هوش شان از سر می افتد. چه شده است؟ این مردم چه می خواهند؟ در ذهن مشترک آنها چه می گذرد؟ این سؤال ها را همه می پرسند. حاکمان، روزنامه نگارهای خارجی، دولتمندان کشورهای دوردست، و حتی خود مردمان. اما در جهان مرئی پاسخی یافت نمی شود. از تحلیلگری حرفه ای می پرسند، اما او تحلیلگری از جهان مرئی دیکتاتوری است. از آن روزنامه نگار می پرسند. او اما روزنامه نگار رسانه های مرئی دیکتاتوری است. از این سیاستمدار می پرسند، اما او سیاستمدار جهان مرئی دیکتاتوری است. فک هایی پیایی گشوده می شود و یکریز سخن های مختلف منتشر می شود. اما هیچ کس از جهان مخفی و زیرزمینی چیزی نمی داند. آنها جهان های مرئی خودشان را تحلیل می کنند و نتیجه پردازی می کنند. تا لحظه ی نابودی دیکتاتوری صدای انقلاب شنیده نمی شود. از خارج از ایران با فلان فعال سیاسی تماس می گیرند: جناب مردم چه می خواهند؟ می گوید مردم نمی خواهند هزینه بدهند. مردم تغییری تدریجی می خواهند. مردم از آرمان ها گریزانند و به واقعیت روزمره وفادارند. زنان می خواهند کمی روسری هاشان عقب تر برود و کسی گیر ندهد. جوانان می خواهند رای هایشان را کسی مطمئن تر بشمرد. نویسندگان می خواهند روزنامه های موجود را دیگر محدودتر نکنند و مقررات نشر کنونی را کسی بدتر نکند. مردم (مردمی که روی زمین سالهاست در معرض چشم این فعال سیاسی مرئی بوده است) امیدی به قدرت خود ندارند. مردم می خواهند جهان به کمک آنها بشتابد. کسی مرگ نظام جمهوری اسلامی را نمی خواهد. فعال سیاسی و اجتماعی مرئی اینها را می گوید چرا که این ها را از مردم می داند. جهان زیرزمینی مردم را نمی شناسد. حتی تک تک مردم هم دقیق نمی دانند در جمعیت خود در زیرزمین ها چگونه رشد کرده اند و بالیده اند. پرسشگر خارجی خرسند از مصاحبه به مردمان خود می گوید چیزی نیست. همانی است که ما می دیدیم و می دانیم. گرچه نیست. مجری تلویزیونی از فلان چهره حاکم می پرسد مردم چه می خواهند؟ مردم به چه می اندیشند؟ کوتوله ی دیکتاتوری که رنگ از رخساره اش پریده می گوید (او قبل از مصاحبه کل پرونده ها و تحقیقات مراکز تحقیقی مرئی حکومت را ورق زده) اکثریت مردم تبعیت کامل از مقام معظم دارند. آنها جز به آنچه ما می خواهیم نمی اندیشند، به انبیاء، به آخرت، به امنیت اجتماعی. به تملک آپارتمانی قسطی در بیابان های نزدیک، به مترو، به پاساژ و به اضافه کاری می اندیشند. این معدودی که در خیابان ها اغتشاش می کنند مردم نیستند. اطلاعات ما و آمار ما این را نشان می دهد. مجری لبخندی می زند. کمی قانع شده است. گرچه ته دلش از تصور روزهای نزدیک تیر می کشد. رخنه ای اما عایق جهان زیرین را شکافته است و مغناطیس و هوای ناشناخته ی جهان زیرین ایران را دربر گرفته است. تحلیلگران و سیاستمداران و نگارندگان ایران مرئی به پرت و پلاگویی مشغولند. آنها جهان مرئی دوران دیکتاتوری را می شناسند. آنها جهان مرئی انقلاب را نمی شناسند.

یادداشت هایی برای یک راهبرد سوسیالیستی

سپهری از رهایی زنان ایران (رزا)

(توضیح خیابان - یادداشت زیر اولین مطلب از سلسله یادداشت هایی است که حاصل همفکری گروهی در جمعیت رهایی زنان ایران (رزا) است. این یادداشت ها به صورت هفتگی و دوشنبه ها در روزنامه خیابان ادامه خواهند یافت.)

یادداشت اول:

روزهای سیاهی می گذرد و حکومتگران رژیم فاشیستی اسلامی، خواب روزهای سیاه تری را برای مردم ایران می بینند. فشار بسیار زیاد مطالبات مردم بر حکمرانان و ناکارآمدی دستگاه های ایدئولوژیک دولت در بازتولید مشروعیتی نیم بند برای رژیم، دستگاه های سرکوب رژیم را به در پیش گرفتن عریان ترین شیوه های جنایت و آدمکشی مجبور ساخته است و با این همه لبه ی تیز تیغ ها و دندان های درنده ی جنایتکاران در تماس مداوم با خون های ریخته شده ی بی گناهان هر روز کند تر و بی حاصل تر می شود. اما این به معنی امیدی واهی برای پیروزی انقلاب در کوتاه مدت نیست. رژیم فاشیستی اسلامی هنوز توان سرکوب خود را کاملاً از دست نداده و هنوز امتیاز ها و باج های فراوانی برای ارائه و چانه زنی با کشورهای مرکز دارد. از سویی دیگر حضور و عمل مستقیم توده های مردم در رخداد های چند ماه اخیر و روند تغییرات و رادیکالیزه شدن آنها در این مدت کوتاه، ضمن ایجاد امیدواری برای انقلاب، آموختنی های بسیاری برای نیروهای مترقی جامعه داشته و فرصت مناسبی برای گسترش ایده های آزادی خواهانه و سوسیالیستی فراهم



آورده است.

معروف است که سرعت روند اتفاقات در سالهای ۵۷ تا ۶۰ به حدی زیاد بود که گروه های سیاسی از تحلیل رویداد ها بازمانده و بیشتر در حال واکنش به اتفاقات روزمره بودند. به نظر می رسد که در حال حاضر هم این اتفاق به گونه ای دیگر در حال تکرار است. روال جریانات در حال حاضر نیز اگر تندتر از ۳۰ سال پیش نباشد، به احتمال زیاد کندتر از آن هم نیست. وجود رسانه های تازه ای مانند فضای سایبر و گروه های خبری و ماهواره ها نیز مزید بر علت می باشند. در این هنگامه، گروه های گوناگون و به اصطلاح احزاب چپ ناکارآمدی ساختاری و سازمانی و سردرگمی تحلیلی خود را بیش از پیش آشکار ساخته اند. طیفی رنگارنگ از توهم های دسته جمعی و گروهی، شامل بیماری معروف «ستاد انقلاب پنداری خود» که تاریخاً مجاهدین خلق رجوی را آلوده ساخته بود اما اکنون به گروه های چپ نیز سرایت نموده و قابل مقایسه با اعتماد به نفس سیاسی سعید الصحاف سخنگوی صدام حسین است؛ تا عرفان سیاسی و منزه طلبی که تاریخاً از زمان حمله ی مغول ها سابقه داشته و نتیجه ی تحلیل درست از بی توانی خود اما ناامیدی از امکان عمل و آینده ی تغییرات است؛ تا شکست طلبی و انحلال طلبی و خوش خیالی مزمونی نسبت به الاهیات رهایی بخش (با شعار انشالله این بار دیگر گریه است) که دیگر

به ویژگی تاریخی برخی گروه ها در ایران (که بعد از سی سال جنایت فاشیست های اسلامی دیگر به جای خنده دار بودن گریه دار است) تبدیل شده است. بحث مفصل تری از این مقولات در تحلیل رزا (رهایی زنان ایران) از شرایط فعلی وجود دارد و نیازی به تکرار آن نیست.

به طور خلاصه در ارزیابی گروه های جبهه ی خودی می توان گفت که نیرو های شناسنامه دار چپ ایران در ۳۰ ساله گذشته مانند خاندان سلطنتی فرانسه که پس از ناپلئون برای مدت کوتاهی از انگلستان به فرانسه برگشتند و حکومت تشکیل دادند، نه چیزی یاد گرفته اند و نه حتی چیزی را فراموش کرده اند! بحث و جدل های بی پایان و بی حاصل در مورد درگیریهای ۳۰ سال گذشته و فحاشی و غرغر های بی سرانجام به یکدیگر را بر احساسی گرایی و خاطره نویسی های نوستالژیک و سکناریستی بیافزاید تا به فرمول معجونی که نیروهای چپ ایران را به قول گرامشی به ژنرال هایی بدون ارتش تبدیل نموده است دست یابید. باید توجه داشت که هدف این گزاره ها، نفی سرکوب و جنایات رژیم فاشیستی نیست اما با این وجود بدون اشتباه دیدن نیروهای جبهه ی خودی هم ساده انگاری و بی مسئولیتی است.

در این جا نه قصد دارم نگاهی بدبینانه و کلی داشته باشم و نه قرار است از نفی دیگر گروه ها پایه های اثبات گروهی دیگر را بنا کنم. بحث بر سر واقع بینی است. تلاش تمامی نیروهایی که در صد سال اخیر در ایران برای رسیدن به سوسیالیزم مبارزه نموده اند محترم بوده و تشکیل دهنده ی سیرری تاریخی است که سازنده و زاینده ی نیروهای تازه ی چپ انقلابی ایران است. شکست های آنها شکست های ما و پیروزی های آنها پیروزی های ما هستند اما هیچ گروهی نیز از انتقاد رقیقانه، کمونیستی و رادیکال ما در امان نخواهد بود. که، در فرایند مبارزه برای انقلاب، ما راه سخت تر یعنی نقد و استفاده از تجربیات پیشین به جای نفی کلی یا الگوبرداری قالبی را انتخاب نموده ایم. و امید

است با اجتناب از اشتباهات پیشین، این بار راهی به سوی پیروزی انقلاب بیابیم. و این راه از کنش می گذرد نه از واکنش های کلی و گدایی سهمی اندک از نیروهای جبهه های دیگر.

این مقدمه ی طولانی برای شناخت وضعیت فعلی و فضایی که در آن مجموعه بحث های آتی شکل خواهد گرفت، ضروری بود. اما هدف اصلی ارائه ی این بحث ها فراهم آوردن تحلیلی مشخص از شرایط مشخص امروز ایران و خوانشی طبقاتی از رویداد های این روز ها است. این بحث ها نتیجه ی همفکری گروهی ما در رزا بوده و مسلماً به هیچ وجه ادعای تمام و کمال بودن آنها وجود ندارد. امید است که ارائه ی این بحث ها فرصتی برای همفکری رقیقانه و اصلاح اشتباهات تحلیلی ما و از این طریق بدست آمدن تحلیلی واقعی تر و در نتیجه کمونیستی تر فراهم آورد. برگردیم به موضوع؛ به طور خلاصه این مجموعه بحث ها باید پرسش های زیر را مورد توجه قرار دهند:

۱. مدل اقتصادی رژیم فاشیستی اسلامی چیست؟
۲. ارتباط ساختارهای سه گانه سیاسی، ایدئولوژیک و اقتصادی ایران چگونه است؟
۳. ماهیت طبقاتی گروه های درگیر در ایران چیست؟
۴. تضاد های کوتاه و بلند مدت درونی حکومت ایران در کجا قرار دارند؟
۵. ایدئولوگ های گروه های درگیر، چگونه ماهیت طبقاتی خود را بازنمایی می کنند؟
۶. کشور های مرکز با درگیری های درونی ایران چه نسبتی دارند؟
۷. طبقه ی کارگر در کجای این منازعات قرار دارد؟
۸. چگونه می توان همزمنی طبقه ی کارگر را با استفاده از فرصت پیش آمده گسترش داد؟
۹. رابطه جنبش های اجتماعی با حزب طبقه کارگر و انقلاب اجتماعی چگونه صورت بندی می شود؟



